

حکیم عمر بن ابراهیم خیام نیشابوری

سید محمدرضا جلالی نائینی

استاد سابق دانشکده‌ی ادبیات دانشگاه تهران

هیچ‌یک از معاصران خیام او را شاعر ندانسته است. نظامی عروضی سمرقندی هم که شاگرد او بود در <مقاله‌ی دوم> چهار مقاله‌ی خود که در آن به شعر و شاعری و شرح حال گروهی از سخنگویان پرداخته، نامی از خیام نبرده و وی را شاعر ندانسته است. در حالی که همین نظامی — در <مقاله‌ی سوم> کتاب خود — آنجا که سخن از منجمان و کارهای ایشان در میان است، دو حکایت از خیام نقل می‌کند و او را منجم بزرگی می‌داند. ترانه‌های منسوب به خیام نیز هیچ ارتباطی با وی ندارد و اصلاً سروده‌ی شاعر و سخنوری خراسانی است که در سده‌ی ششم یا اوایل سده‌ی هفتم هجری قمری می‌زیسته است و متأثر از فلسفه‌ی مادی‌گری بود.

* * *

سال تولد احتمالی خیام، از روی رایجی وی که ظهیرالدین بیهقی (ف. ۵۶۵هـ.ق) آن را با جزییات کامل ضبط کرده (— : تتمه صوان الحکمة ۱۳۶۵هـ.ق)، در سایه‌ی همت و دانش سوامی گوویندا تیرتها^۱ — عالم فلکی هندی — محاسبه، و مشخص شده است که خیام در ۴۳۹هـ.ق/مطابق هیجدهم می ۱۰۴۸ چشم به جهان گشود. محاسبه‌ی دقیق تیرتها را انجمن ستاره‌شناسی نظری فرهنگستان شوروی (سابق) نیز تأیید نموده است.

1. Swāmī Govinda Tirtha

درباره‌ی سال وفات این دانشمند نیز نظر قطعی ابراز نشده است ولی با توجه به اشاره‌ی نظامی عروضی (← : چهارمقاله ۱۳۲۷هـ.ق)، نیز بر پایه‌ی روایت یاراحمد رشیدی (← : طربخانه ۱۳۴۲) و با عنایت به تحقیقات روزنفلد^۲ و یوشکویچ^۳ (← : رسائل عمر خیام ۱۹۶۲م)، وی در ۱۲ محرم ۵۲۶/چهارم دسامبر ۱۱۳۱، در ۸۳سالگی وفات یافت.

خانواده‌ی خیام اصلاً از مردم نیشابور بودند. ظهیرالدین بیهقی در این باره می‌نویسد: «کان نیشابوری المیلاد والآباء والأجداد». اما احمد بن نصرالله تنوی سندی — در تاریخ‌النفی (۹۹۸هـ.ق) — به روایتی متأخر اشاره می‌کند و می‌نویسد که خاندان وی در روستایی به نام شمشاد در نزدیکی بلخ سکونت داشتند، لیکن خود او در نزدیکی استرآباد در کرانه‌ی شرقی دریای خزر به دنیا آمد. یاراحمد رشیدی (۸۶۷هـ.ق) محل تولد او را در نزدیکی استرآباد ثبت می‌کند و می‌گوید که وی اوان زندگانی خویش را در بلخ گذرانیده است. ولی آنچه که مورخان اخیر نوشته‌اند نمی‌تواند مورد قبول واقع شود، زیرا ظهیرالدین بیهقی که معاصر خیام است با قاطعیت او را نیشابوری دانسته و تصریح کرده که تولدش در نیشابور رخ داده است. خیام، ظاهراً بیش‌تر عمر خود را در نیشابور سپری کرد و در همان‌جا به تحصیل پرداخت و مدارج دانش و حکمت را نیز در بیست و اندسالگی پیمود. سپس زادگاهش را ترک نمود و به سمرقند، مرو و بخارا رفت. در سمرقند با رئیس قاضی ابوطاهر عبدالرحمن بن علق آشنا شد و وی به مراتب فضل و دانش حکیم وقوف یافت و او را به شمس‌الملوک (شمس‌الملک) نصر بن ابراهیم (۴۶۰هـ.ق) امیر قراخانی که در آن زمان سمرقند و مرو و حوالی آن حدود در قلمرو حکومت وی بود معرفی کرد. امیر قراخانی هم مقدم خیام را معتتم شمرد (← : ظهیرالدین بیهقی ۱۳۶۵هـ.ق). وی تا ۴۶۶هـ.ق همچنان در دربار شمس‌الملوک به سر برد و نخستین اثر خود یعنی جبر و مقابله را هم تصنیف کرد. سپس در حدود ۲۶سالگی در زمره‌ی ملازمان سلطان ملکشاه قرار گرفت و از حیث مقام جایگاه رفیعی یافت.

در ۵۰۶هـ.ق، نظامی عروضی سمرقندی در بلخ به خدمت این دانشمند بزرگ رسید و در نتیجه‌ی همین ملاقات، دو حکایت از وی ضبط نمود (← : <مقاله‌ی سوم> چهارمقاله ۱۳۲۷هـ.ق: صص ۹۸-۱۰۰) که از نظر تاریخی حائز کمال اهمیت است.

اکنون این پرسش مطرح می‌شود که چرا نظامی در <مقاله‌ی دوم> اثر خود، ترجمه‌ی

حال خیام را به عنوان شاعر نیاورده است؛ با اینکه <مقاله‌ی دوم> چهارمقاله به صناعت شعر و صلاحیت شاعران اختصاص دارد و نویسنده در آن شرح حال گروهی از سخن‌پردازان متقدم و متأخر را ذکر می‌کند که، در واقع، خود تذکره‌گونه‌یی درباره‌ی شعرا است. برای پاسخ به این مسئله باید اذعان کرد خیام اصولاً به زبان فارسی شعری نسروده و از این رو مناسبتی هم نداشته است که صاحب چهارمقاله، ترجمه‌ی حال او را در میان تراجم احوال جمعی از فارسی‌گویان بگنجانند؛ اما چون که وی منجم و فلکی بود، به همین مناسبت نام او را در <مقاله‌ی سوم> کتاب که اختصاص به منجمان و غزرات کارهای آنان دارد، ضبط و ثبت کرده است.

در اینجا باید متذکر شد نه تنها نظامی عروضی، بلکه هیچ‌یک از معاصران خیام، او را شاعر یا ترانه‌ساز ندانسته و نشناخته‌اند و حتی پس از سه یا چهار نسل بعد — یعنی در سده‌ی هفتم هجری قمری — نیز سخنی پیرامون شاعری و یا اشعار وی به زبان فارسی گفته نشده است.

ظهیرالدین بیهقی که در باب حیات و آثار خیام مطالب و اطلاعات ذی‌قیمتی، در تنمۀ صوان الحکمة، فراهم آورده است و از مآخذ دست اول و معتبر و مستند به‌شمار می‌رود، اشارتی به شاعری خیام ننموده و با عبارت «و قد کان عالماً باللغة والفقه والتواریخ»، علاوه بر وقوفش بر اجزای حکمت، بر دانش او در دانش‌های فقه و لغت و تاریخ، تأکید و تصریح کرده است. هم او نقل می‌کند که روزی خیام بر حضرت شهاب‌الاسلام الوزیر عبدالرزاق، فقیه اجل ابوالقاسم عبدالله بن علی وارد شد و امام‌القرء ابوالحسن الغزالی نیز حاضر بود و در اختلاف ائمه‌ی قرء در آیتی بحث می‌رفت. چون امام عمر خیام داخل شد، شهاب‌الاسلام گفت: «علی الخبیر سقطنا فسأل الخیامی».

پس وجهی مختار از وجوه مختلف فیها را از وی پرسیدند و او از هر یک شمه‌ای بیان داشت و بر هر وجهی علتی اقامه نمود و ذکر آن شواذ علی کثرتها بکرد. سپس وجهی اختیار کرد و بر صحت آن دلیل آورد. پس از آن امام ابوالحسن غزالی گفت: «کثر الله فی العلماء مثلك».

آن‌طور که به نظر می‌رسد، خیام در مباحثات کم‌حوصله بوده و بعضاً خالی از لجاجت هم نبوده است چنان‌که در یک بحث نحوی میان او و زمخشری، با آنکه وی را به کمال

احترام می‌گذارده است، در به کرسی نشاندن نظر خود سخت کوشید. زمخشری هم با خیام حُسنِ رابطه و دوستی متقابل داشت و به همین دلیل هم در رساله‌ی الزاجر للصغار عن معارضة الکبار درباره‌ی این دانشمند می‌نویسد:

ولعهدي بحكيم الدنيا وفيلسوفها، الشيخ الامام الخيامي ... وكان يجلس الينا ويشمع الازرار التي تدرس بين يدي وكان لاصحابي، ألا اخبركم عن بصيرة و خبرة انّ مثل هذا الترتيب و التحقيق لا يوجد في جميع المعمورة إلا في الرقعة خاصة فاعلموا. (بديع الزمان فروزانفر ۱۳۲۷: صص ۱-۲۹)

ظهیرالدین بیهقی نقل می‌کند در سنه ۵۰۷ هـ ق همراه پدرش به مجلس خیام حضور یافت و او برای سنجش هوش و استعداد وی، بیت زیر از حماسه پرسید:

و لا يرعون اكناف الهوينأ اذا حلوا و لا ارض الهدون

سپس ظهیرالدین می‌افزاید که در پاسخ گفته است: هُوینا تصغیری است که اسم مکبر ندارد، همچنان‌که تُریّا و هُمیّا اسم مکبر ندارند. شاعر اشاره نمود به عزّ آن طایفه و منع طرفی که دارند — یعنی در مکانی که حلول نمایند — در معالی آنها تقصیری واقع نشود که همت ایشان به سوی معالی امور است.

آن‌گاه نقل می‌کند که خیام از انواع خطوط دایره‌یی (خطوط قوسیّه) از او سؤال کرد و وی در جواب گفت: خطوط قوسیّه چهارگونه است؛ محیط دایره؛ نصف دایره؛ قوس خُردتر از نصف دایره؛ و قوس بزرگ‌تر از نصف دایره. که خیام پس از شنیدن پاسخ ظهیرالدین، به پدرش می‌گوید: «شئشنة اعرها من اخزم.» (ظهیرالدین بیهقی ۱۳۶۵ هـ ق: صص ۱۱۹-۱۲۳؛ جی. آ. بویل ۱۳۶۳: ج ۴، صص ۵۵۷-۵۶۲).

در باب مرگ خیام، از قول داماد وی، امام محمد بغدادی گزارش می‌دهد:

عمر [خیام] با خلال ... دندان پاک می‌کرد و سرگرم تأویل در الهیات شفا بود. چون به فصل «واحد و کثیر» رسید، خلال را میان دو ورق نهاد و گفت: نیکان و صالحانی را فراخوانید تا وصیت کنم، آن‌گاه وصیت کرد و برخاست و نماز گزارد و هیچ نخورد و نیاشامید و چون نماز عشا بخواند، به سجده رفت و در سجود می‌گفت: «اللهم اِنّی عرفتك علی مبلغ امکانی فاغفرلی فانّ معرفتی ایتاک وسیلتی الیک و مات.» [خدایا بدان که من تو را چندان که می‌توانم بشناختم، پس مرا بیامرز؛ زیرا شناخت تو برای من به منزله‌ی راهی است به سوی تو؛ و آن‌گاه بمرد]. (ظهیرالدین بیهقی ۱۳۶۵ هـ ق)

حکیم عمر بن ابراهیم خیام نیشابوری ۵

از شخصیت‌های علمی نامدار معاصر خیام، ابوالفتح عبدالرحمن خازنی — صاحب کتاب میزان الحکمة (تألیف در ۵۱۵هـ.ق) — است و از قراین چنین برمی‌آید که حکیم به هنگام تألیف کتاب وی حیات داشته است. مرحوم همایی کتاب میزان الحکمة را اقدم و اصح کتبی شمرده که مؤلف در آن ترجمه‌ی حال و نام و نسب خیام را به‌کرات در متن اثر آورده و به پاره‌یی رسائل او نیز اشاراتی نموده است. از آن جمله در «فصل چهارم» راجع به وضع و اختراع ترازوی آبی، برای تشخیص وزن مخصوص اجسام و معرفی مخترعان این‌گونه ترازوها، شمه‌یی نگاشته و خبر داده است کسانی که قبل از عهد سلطان محمود بن سبکتکین در باره‌ی ترازوی آبی ابداعاتی کرده‌اند، اثر مکتوبی از خود باقی نگذاشته‌اند. اما در عهد سلطان محمود، ابوریحان بیرونی رساله‌یی فراهم آورد. آن‌گاه می‌نویسد:

تم فی مدة الدولة القاهرة ثبتها الله نظر فيه الامام ابوحنس عمر الخيامی و حقق القول فيه و برهن علی صحة رصده، ... و كان معاصره الامام ابوحنس المظفر بن اسماعيل الأسفزاری ناظراً فيه مدة احسن نظر ... (عبدالرحمن خازنی ۱۳۵۹هـ.ق: ص ۸)

<باب پنجم> کتاب میزان الحکمة، در چهار فصل، راجع است به وصف ترازوی آبی ساخته‌ی خیام و کیفیت عمل بدان:

فی میزان الماء المطلق، للامام عمر الخيامی. قال الامام ابوحنس عمر بن ابراهیم الخيامی ...

مؤلف در «باب هشتم» کتاب خود به شرح ترازوی آبی ابداع خیام — موسوم به «قسطاس المستقیم»^(۱) — پرداخته و می‌گوید که «قسطاس» یا «میزان آبی» خیام، تالی ترازوهای ارشمیدس و ابوریحان بیرونی است.

خازنی در این بخش از کتاب، شکل ترازوی خیام را رسم کرده و کیفیت عمل بدان را باز نموده و حتی در بعضی مواضع عین عبارت او را — به نقل از رساله‌ی وزن مخصوص اجسام و رساله‌یی که در کیفیت عمل به قسطاس پرداخته — نقل کرده است.

* * *

خاتمه‌ی سخن

چنان‌که ملاحظه شد معاصران عمر بن ابراهیم خیام از او به عنوان شاعر یادی نکرده‌اند و البته باید پذیرفت که فرق است بین این دانشمند و خیامی که در حوالی نیمه‌ی دوم سده‌ی

ششم هجری قمری می‌زیسته و ترانه‌های بلند و لطیف و حکمت‌آمیزی می‌سروده است و در حوادث اوانِ تهاجم تاتار به خطه‌ی خراسان خود او — و ظاهراً خانواده‌ی وی — از بین رفته، و تنها شماری رباعی از قرن هفتم هجری قمری در جنگ‌ها و کتاب‌ها به نام او ثبت شده است. و اساساً منطقی نیست که این شاعر را به دلیل اینکه نام یا نسبش با خیام ریاضی‌دان و منجم نزدیک بوده است، یکی انگاشت! البته تردیدی نمی‌ماند که به سبب همین تشابه نام و نسب، مؤلفان و تذکره‌نویسان بعدی، «رباعیات» شاعر گمنام خراسانی را ناروا و به‌خطا از فلکی معروف یعنی خیام نیشابوری دانسته و او را میراث‌خوار خیام شاعر به شمار آورده‌اند. بدین ترتیب، خیام فیلسوف و حکیم، به خیامی شاعر و ترانه‌سرایی بلندآوازه تبدیل شد.

ناگفته نماند که خیام مورد نظر ما، حکیم مُتَالَه و فیلسوفِ پیرو مکتب ابن سینا و، در حقیقت، تالی وی و به یک واسطه شاگرد او بود. بزرگان زمان نیز او را اکرام می‌داشته و امام و حجة‌الحقش می‌خوانده‌اند، و در همان زمان بسیاری کسان بودند که به علوم عقلی پرداخته و همواره مورد طعن و لعن فقیهان و بعضاً سخنوران و شاعران قرار گرفته‌اند؛ اما عمر بن ابراهیم خیام، با القابی نظیر حجة‌الحق و شیخ‌الامام همچنان معزز بود و فقهای بزرگ و علمای طراز اول معاصر وی احترام او را به‌غایت نگاه می‌داشتند و به همین سبب است که پیرامون وضع زندگانی شخصی، اجتماعی، اخلاقی و دینی او سوء تعبیری به عمل نیامد. همین‌طور هم مورد احترام سلطان ملک‌شاه سلجوقی — سلطانی بالنسبه متشرع — قرار داشت و ملک‌شاه همواره از نظر صائب و مشورت‌های حکیمانه‌ی وی برخوردار می‌شد.

این دوگانگی در محیط نیمه‌ی دوم سده‌ی پنجم و نیمه‌ی اول سده‌ی ششم هجری قمری که از یک‌سو در مورد خیام و از سوی دیگر درباره‌ی بسیاری از معلمان و طالبان علوم عقلی نمودار بود، واقعاً شگفت‌انگیز است؛ همچنین موقعیت پابرجای اجتماعی او را در قلمرو شرقی دولت سلجوقی — خاصه در استان پهناور خراسان — نشان می‌دهد و می‌تواند معرف این واقعیت باشد که ظاهر و باطن خیام منجم و فلکی چندان با هم اختلاف و دویی نداشته و گفتار و رفتار و کردار وی هم‌نواخت و هماهنگ بوده است، و در حالی که حکیم و فیلسوف شناخته می‌شده، رعایت آداب و رسوم شریعت را وجهه‌ی عمل خود می‌شمرده است و از این‌رو محترم زیست و محترم مُرد و نامش عالمگیر شد.

حکیم عمر بن ابراهیم خیام نیشابوری ۷

و به هر تقدیر وقتی که قشرهای جامعه او را امام و حجة الحق شناختند، ترانه‌هایی که حاکی از عدم اعتقاد به مبانی معاد و یا اعتراض به نحوه‌ی خلقت تعبیر شود، نمی‌تواند اثر طبع او باشد. ... والله اعلم بالصواب.

پی‌نوشت‌ها

۱. «الباب الثامن فی القسطاس المستقیم للشیخ الامام ابی حفص عمر بن ابراهیم الخیامی، رحمة الله تعالی ...».

درخواست مؤلف کتاب میزان الحکمة در طلب رحمت برای خیام در عبارت بالا — با توجه به تاریخ تألیف اثر در ۵۱۵ هـ ق — در حالی که وی هنوز حیات داشته است، موجب تعجب می‌شود؛ مگر آنکه تصور شود کاتب نسخه، این جمله‌ی دعاییه را نوشته باشد. در غیر این صورت، تاریخ ۵۱۵ هـ ق با تاریخ وفات سنه ۵۲۶ هـ ق مغایر خواهد بود و خود منشأ ایجاد اختلاف و شک در سال تحریر کتاب میزان الحکمة یا در سال وفات خیام می‌شود.

کتابنامه

- ابن اثیر، علی بن محمد. ۱۳۴۸-۱۳۵۳ هـ ق. الکامل فی التاریخ. به اهتمام عبدالوهاب النجار. ج ۹. > ذیل وقایع ۴۶۷ هـ ق. < قاهره: المکتبة التجارية الكبرى.
- بویل، جی. آ. (گردآورنده). ۱۳۶۳. تاریخ ایران کمبریج (از اسلام تا سلاجقه). ترجمه‌ی حسن انوشه. ج ۴. تهران: امیرکبیر، صص ۵۵۷-۵۶۲.
- بیهقی، ظهیرالدین علی بن ابوالقاسم. ۱۳۶۵ هـ ق/ ۱۹۶۴ م. تاریخ حکماء اسلام (تتمه صوان الحکمة). به اهتمام محمد کردعلی. دمشق: مطبعة الترقی، صص ۱۱۹-۱۲۳.
- خازنی، عبدالرحمن. ۱۳۵۹ هـ ق. کتاب میزان الحکمة. حیدرآباد دکن: مطبعة دائرة المعارف العثمانية.
- _____ . ۱۳۴۶. ترجمه میزان الحکمة. از مترجمی نامعلوم. با مقدمه و تعلیقات محمدتقی مدرّس رضوی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- خیامپور، عبدالرسول. ۱۳۴۰. فرهنگ سخنوران. ج ۱. تبریز.
- خیام، عمر بن ابراهیم. ۱۹۶۲ م. رسائل عمر خیام. به کوشش بوریس روزنفلد و آدلف یوشکویچ. مسکو: معهد الشعوب الآسیاویة.
- رشیدی تبریزی، یاراحمد بن حسین. ۱۳۴۲. طربخانه. به اهتمام جلال‌الدین همایی. تهران: انجمن آثار ملی.
- سهروردی، شهاب‌الدین یحیی بن حبش. ۱۳۲۳. مصباح الهدایة و مفتاح الکفایة (ترجمه‌ی عوارف المعارف).

ترجمه‌ی عزالدین محمود بن علی کاشانی. به اهتمام جلال‌الدین همایی. تهران، صص ۳-۴. شهرزوری، محمد بن محمود. ۱۳۶۵. زهة الارواح و روضة الافراح (تاریخ الحكماء). ترجمه‌ی مقصودعلی تبریزی. به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه و محمدسرور مولائی. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی. شهرزوری، شرح حال خیام را — بدون ذکر مأخذ — از تنمة صوان الحكمة (← : ظهیرالدین بیهقی ۱۳۶۵ هـ: صص ۱۱۹-۱۲۳) اخذ کرده و بدان افزوده است که او [خیام] را اشعار خوبی به فارسی و عربی است. سپس از آن میان تنها ۱۴ بیت عربی خیام را برمی‌شمارد که پیش از او عمادالدین کاتب اصفهانی (← : خریذة القصر ۱۳۷۸: ص ۸۵)، چهار بیت آن را ثبت کرده بود. سه بیت آخری را هم که شهرزوری در ترجمه‌ی حال خیام آورده، ثعالبی — در یتیمه‌ی الدهر — به ابوسهل سعید بن عبدالعزیز نیلی طیب، نسبت داده و مرحوم قزوینی (← : <حواشی> چهارمقاله ۱۳۲۷ هـ: صص ۲۰۹-۲۲۷، ۲۳۱) آن را به تفصیل بیان داشته است.

صفا، ذبیح‌الله. ۱۳۳۶. تاریخ ادبیات در ایران. ج ۲. تهران: ابن سینا، صص ۵۲۳-۵۳۵. _____ . ۱۳۳۹. گنج سخن (شاعران بزرگ پارسی‌گوی و منتخب آثار آنان). ج ۱. «از رودکی تا انوری». تهران: انتشارات دانشگاه تهران، صص ۲۲۶-۲۳۴.

عمادالدین کاتب اصفهانی، محمد بن محمد. ۱۳۷۸. خریذة القصر و جریذة العصر (در ذکر فضایل اهل خراسان و هرات). ج ۲. تهران، ص ۸۵. فروزانفر، بدیع‌الزمان. ۱۳۲۷ (آبان - آذر). «قدیمترین اطلاع از زندگی خیام»، نشریه‌ی دانشکده‌ی ادبیات تبریز، س ۱، ش ۸-۹، صص ۱-۲۹.

نجم رازی، عبدالله بن محمد. ۱۳۵۲. مرصاد العباد. به اهتمام محمدامین ریاحی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

نظامی عروضی سمرقندی، احمد بن عمر. ۱۳۲۷ هـ/۱۹۰۹ م. چهارمقاله. به اهتمام محمد قزوینی. لیدن: بریل، صص ۹۸-۱۰۰.

همایی، جلال‌الدین. ۱۳۴۶. خیامی‌نامه. تهران: انجمن آثار ملی.

Tirtha, Swāmī Govinda. 1941. *The Nectar of Grace ('Omar Khayyām's Life and Works)*. Hyderabad-Dn.: Government Central Press, pp. XXXI-XLI.

Woepcke, F. 1851. *L'Algèbre d'Omar Al-Khayyāmī*. Publiée et traduite [en Français]. Paris.